



شیخ نورالدین بیمارستانی از صوفیان تبریز

■ احد زمانی

مقدمه

«خلاصه» صور هیولای روحانی، مستخلص از عوائق علائق جسمانی شیخ نورالملة و الدین بیمارستانی^۱ از اکابر صوفیه و کمل اولیای تبریز در قرن هفتم بوده است. ملا حشری در روضه اطهار (ص ۱۰۰) به اشتباه وی را از خلفای میرسید علی همدانی دانسته و او را با نورالدین جعفر بدخشی (متوفی ۷۹۷ ه. ق) خلط کرده است.^۲ اما صاحب روضات الجنان، حافظ حسین کربلایی، به تحقیق او را از مریدان

شیخ صلاح الدین بلغاری نخجوانی (۶۰۵ - ۶۹۸ ه. ق.) شناخته است. از آنجائی که شیخ بلغاری سالیان مدیدی در زمان ملوک قراختایان در دیار کرمان رحل اقامت افکنده و از ۶۷۲ تا ۶۹۸ به مسند ارشاد بوده است^۳ و در عین حال در همان سالها در تبریز خانقاه و ارادتمندانی منسوب به وی بوده اند، احتمال دارد که شیخ نورالدین بیمارستانی به عنوان خلیفه وی در این منطقه عمل می کرده است چرا که به گفته صاحب روضات الجنان: «حضرت شیخ (حسن بلغاری) را لطف بی نهایت و شفقت بلاغیت نسبت به آن صاحب هدایت (شیخ نورالدین بیمارستانی) بوده است و در بعضی اسفار نیز در ملازمت حضرت شیخ حسن رحمه الله بوده اند و خدمات شایسته و بایسته به تقدیم رسانده اند.» (ص ۱۵۷) اما از آنجائی که بزرگ مردان صوفیه هیچ علاقه‌ای به اظهار وجود نداشته اند، الا در مقام ضرورت و اقتضای وظیفه ایمانی و انسانی خود، ما دیگر از این شیخ بزرگوار اطلاعات چندانی در دست نداریم، مگر به صورت جسته و گریخته که در بعضی از متون به نام او برمی خوریم و در اینجا تنها سعی شده است که آن اطلاعات پراکنده را در یک متن و در کنار هم مرور کنیم. آگاهی حاصل از مطالعه متون چاپی در دسترس، ما را امیدوار می سازد تا انتظار کسب اطلاعات بیشتری را هم داشته باشیم. چرا که ذخایر فرهنگی این دیار همواره در معرض دستبرد و غارت بیگانگان بوده است و اینک موزه ها و کتابخانه های بسیاری در خارج از کشور مزین به وجود آنهاست.

۱) سیمای شیخ نورالدین بیمارستانی در «صفوة الصفا»

این بزاز در صفوة الصفا در فصل دوم مقدمه (از ص ۶۱ تا ۶۴) در خلال گزارشاتی که ارائه می دهد از شیخ نورالدین بیمارستانی نامی به میان آورده و از وی یاد کرده است. جهت اشراف بر چگونگی یاد کرد وی گزارش اثر مذکور را به تلخیص باز می خوانیم:

«... در ارزنجان روم یا جمعی عظیم از طلبه علوم و تجار و اصناف مردم در حضور قاضی متشرع جلال الدین ارزنجانی نشسته بودیم و در مناقب شیخ صفی الدین، از هر

بابی سخن می‌رفت. سخن بدان جا کشید که در اطراء سیدالعشاق، معشوق الافاق، مولانا جلال‌الدین رومی، روح‌الله روحه، سخنها می‌رفت و هر یکی در لطایف نتایج افکار و لطف اشعار او ... چیزی می‌گفت، تا آنک قاضی جلال‌الدین، رحمه‌الله علیه، گفت: ... مولانا جلال‌الدین رومی از سر مطالعات غیبی رساله در مناقب شیخ صفی‌الدین، قدس سره، ساخته است و آن رساله را بعینها در میان اصحاب آورد ... مولانا جلال‌الدین رومی نوشته بود که «من زبان سر ولی محبوبم که بعد از این در عالم ظهور علم برکشد و در عرصه وجود قدم در نهد ... و از امارات او آن است که از آذربایجان باشد و مولد و منشاء او از دیبی باشد که قریب شهری بود، و چون کمال او نظام گیرد از آن ده رحلت نماید ... و آداب اکتساب حلال حلیه خود و مریدان سازد ... و آن گاه تحلیه حلیه شیخ، قدس سره، کرده بود که شخصی مربع القد، لحیم‌الخد، عریض‌اللحمیه، کثیف‌المحاسن، کحیل‌العینین، ... مستمعان و مجتمعان چون نعت حلیه شنیدند ... زبان تصدیق بر گشودند ... که این قبول قلوب که ولی محبوب است شیخ صفی‌الدین است. ... و قاضی جلال‌الدین گفت که چون بدان نشانهای مقرر زمان ظهور شیخ صفی‌الدین، معلوم کردم، اتفاق سفر تبریز افتاد. در آن وقت شیخ نورالدین بیمارستانی، رحمه‌الله علیه، در قید حیات بود. به هوس تحقیق حال صاحب حلیه به حضور وی رسیدم. آن حلیه در شیخ نورالدین ندیدم ... و اتفاقاً در آن وقت شیخ صفی‌الدین به حضرت شیخ زاهد به گشتاسفی بود ...»

باشد که این داستان (رساله مولانا) ساخته و پرداخته‌ای بیش نیست. چه حکایت‌هایی از این نوع از اذهان شیفتگان سابقه‌ای طولانی دارد و همچنان خواهد داشت. ابن بزاز در ادامه این روایت از تنی چند از مشایخ بزرگ آذربایجان از آن جمله از شیخ شفیق اخی فرج زنگانی، سیدالمشایخ خواجه محمد کججی، کاشف‌الرموز باله حسن بنیسی ... گفتارهایی در ذیل عنوان «آنچه اولیاء الله پیش از ظهور سلطان‌المشایخ صفی‌الدین از ظهور او خبر داده‌اند» را آورده است. اما نکته قابل توجه این است که جلال‌الدین ارزنجانی که به دنبال قطب وقت و محبوب عصر خود بوده و از طایفه اکابر و عباد و صلحا نشان آن عزیزجان را می‌گرفته است، جهت

تطبیق علائم محبوب که ظاهراً در رساله مولانا آمده بود با شخص شیخ نورالدین بیمارستانی، به خدمت وی رسیده است و این زمانی است که نه تنها تبریز بلکه سایر شهرهای آذربایجان با انفاس قدسی مشایخ بزرگوار دیگری حیاتی نورانی داشته است. صرف نام بردن وی از صاحب ترجمه حکایت‌گر شهرت و عظمت معنوی او در دنیای عرفان و تصوف آن روزگار است و تعبیری دیگر ندارد.

۲) سفر شیخ نورالدین بیمارستانی به قونیه

شیخ نورالدین بیمارستانی، چند سالی بعد از انتقال مولانای رومی به دیار باقی، سفری به قونیه انجام داده و افلاکی بخشی از اتفاقات سفر او را یاد کرده است. در مناقب افلاکی (از ص ۹۶۲ تا ص ۹۶۴) در دو روایت از او نام برده شده است. افلاکی ضمن اشاره به مقام بلند معنوی وی، مورد نفس و ذم قرار گرفتن او را از طرف چلبی عارف معلوم نموده است. شیخ نورالدین در این سفر ضمن زیارت مقبره مولانا، بر ساخت و ساز در «تربه معظمه» زبان اعتراض گشوده و نه تنها به دیدار سلطان ولد علاقه‌ای نشان نداده بلکه به هر نحوی از این دیدار امتناع کرده است. این اعتراض او به ساخت بقعه‌ای بر روی مزار مولانای رومی و پرهیز از دیدار، گویا سلطان ولد را بر آشفته ساخته و به پرس و جو در پیرامون شیخ نورالدین وا داشته است. جهت مزید اطلاع هر دو حکایت را ذیلاً نقل می‌کنیم؛

«همچنان کرام اخوان روایت چنان کردند که چون شیخ نورالدین بیمارستانی که از کبار ارباب تصوف بود و عالم عامل، بدارالملک قونیه رسید، اکابر شهر حضور او را در یافته، [او] از سر تجبر بدیدن حضرت ولد نیامد و صحبت او را در نیافت، همانا که حضرت ولد فرمود که او از بیمارستان می‌آید طبیب را بر بیمار باید رفتن، برخاست و با جمع یاران بدیدن او خرامید، مذکور از غایت خجالت متواری گشته علی‌الصباح زیارت تربه مقدس آمده آغاز کرد که بالای تربه چنین سلطانی ملکی نهادن روا نیست. حضرت چلبی نفس عظیم فرموده جواب داد ... شیخ نورالدین بیمارستانی رنجور دل و کوفته خاطر بیرون آمد و سفر کرد.»

آنچه دقت بیشتری را می‌طلبد، حکایت دوم مناقب در این خصوص است.

حکایت دوم نشان می‌دهد که چگونه شیخ نورالدین به طور غیابی سلطان ولد را به شکل غیر منتظره‌ای تحت تأثیر قرار داده است. ما از نحوه دیدار اکابر قونیه و مجلس آنان با شیخی که از کبار تصوف معرفی شده و عالمی عامل خوانده شده است غیر از آنچه مناقب گزارش می‌کند، اطلاع دیگری نداریم. فریدون سپهسالار نیز در این خصوص اشاره‌ای ندارد. اما از سؤال و جوابی که بین سلطان ولد و شیخ چلبی عارف منعقد گردیده چنین استفهام می‌گردد که گوئیا حضرت ولد رویت شمس دیگری را در آسمان قونیه تصور کرده است، تا مگر احوال او را همچون پدر منقلب سازد. این از جواب داده شده توسط چلبی عارف بیشتر مفهوم می‌گردد. به عبارتی دیگر حضور معنوی شیخ نورالدین در قونیه گویا همه چیز را برای مدتی تحت شعاع خود قرار داده است. و به عبارتی دیگر قونیه از او پر شده است. بنابراین به جرأت می‌توان گفت که شناخت قونیه از شیخ نورالدین به مراتب بیش از این است که افلاکی بیان کرده است و متأسفانه ما امروزه در مورد آن مستور قباب سبحانی جز خلاصه‌ای نمی‌دانیم؛ عین روایت از افلاکی چنین است:

«همچنان خدمت مولانا صلاح‌الدین ادیب رحمه‌الله حکایت کرد که چون شیخ نورالدین حضرت ولد را نیامد و ندید و ایشان مرحمت فرموده بدیدن او رفتند و او را در نیافتند و او از شهر سفر کرد، همانا که حضرت ولد از چلبی عارف پرسید:

- که حال او چونست و او چگونه کسی است؟ [از مقامات فریبگی
جواب فرمود؛ که او نه طالب بوده است و نه مطلوب،] [و این جمله با حکایت قبلی افلاکی، «از کبار تصوف و عالم عامل»، منافات دارد] چه اگر طالب حق بودی یا بهتر از شما محبوبی و مطلوبی کجاست؟ و اگر از قبیل مطلوبان بودی بهتر از شما طالب عاشق در عالم نیست، حضرت ولد تحسینتا فرموده بر چشمهای او بوسها افشان کرد و بشاشت عظیم نموده همین غزل را سرآغاز فرمود که:

گنج علمی کان عشقی نور فقری ای پسر

در تن همچون صدف دریای لطفی پرگهر

دیدار اکابر شهر قونیه با او از نفوذ و شهرت معنوی وی به عنوان یک صوفی در

گستره جغرافیایی حاکمان ایلخانی و رفتن سلطان ولد به دیدار او خبر از مقبولیت و احترام عمومی به وی دارد. گفتار قاضی جلال‌الدین ارزنجان‌ی هم در صفوه‌الصفاء از تصور عظمت معنوی شیخ نورالدین حکایت دارد. ذهنیتی که به مرور زمان شکل گرفته است. اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا نفس چلبی عارف بر شیخ نورالدین بیمارستانی صرفاً به خاطر اظهار نظر او در پیرامون ملکی نهادن بر بالای «تربه معظمه» که می‌توانست در شرع مقبول آنان نیز به راحتی مورد مناظره واقع شود بوده است یا شیخ نورالدین نیت دیگری هم از این اعتراض و پرهیز داشته است. موردی که نفس چلبی را برانگیخته و مناقب در خصوص آن سکوت نموده است. هرچند در آن روز قونیه، خصوصاً بعد از واقعه شمس تبریزی تحت نفوذ معنوی و حتی از لحاظ سیاسی تحت قومیت ایلخانان بوده است ولی علت سفر شیخ نورالدین به قونیه باز جای سؤال دارد. سؤالی که شاید هرگز جوابی قطعی برای آن نتوان یافت. اما نحوه برخورد وی با سلطان ولد و حال و هوایی که از این برخورد به وجود آورده به هر ترتیب به نظر می‌آید که وی قصد نوعی اثرگذاری را داشته است.

نکته دیگر اینکه وفات مولانا پنجم جمادی‌الآخر ۶۷۲ هـ. ق روی داده است. اگر ساختن قبه خضراء و یا همان تربه معظمه سالهایی چند به طول کشیده باشد، بایستی سفر شیخ نورالدین به قونیه بین سالهای ۶۷۲ الی ۶۸۰ هـ. ق انجام گرفته باشد. از آنجائی که شیخ صفی تا سال ۷۰۰ هـ. ق (سال رحلت شیخ زاهد به گشتاسف) در خدمت شیخ زاهد بوده است، باید گفت شیخ نورالدین بعد از این سفر حداقل تا ۲۰ سال دیگر زیسته است تا در حوالی سال ۷۰۰ هـ. ق قاضی ارزنجان‌ی در تبریز او را ملاقات نماید. اگر مردی را که در مناقب افلاکی از کبار تصوف توصیف گردیده شصت ساله فرض کنیم، در سال هفتصد هجری حدوداً هشتاد سال از عمر وی می‌گذشته است. بنابه گزارش مجمل فصیحی «وفات شیخ ربانی نورالدین بیمارستانی، مدفوناً به سرخاب، ذیل حوادث سال ۷۰۳» بوده است. بدین ترتیب می‌توان گفت در سال غیبت شمس تبریزی، شیخ نورالدین در حدود سه دهه از عمر خود را سپری نموده و احتمال دارد که وی شمس تبریزی را نیز ملاقات کرده باشد.

علی هذا برای شناخت وی از شمس تبریزی با توجه به این سفر و تأکید او بر مقام مولانا در قونیه، یقین حاصل می‌کنیم. اگر نظر بعضی محققین که شیخ حسن بلغاری را هم از شاگردان شمس تبریزی دانسته‌اند را بپذیریم، شیخ نورالدین با یک واسطه از تأثیر پذیرفتگان مکتب شمس تبریزی قلمداد خواهد شد. و ای بسا همین امر انگیزه سفر شیخ نورالدین به قونیه را روشن کند.

بنابه نوشته روضات الجنان و روضه اطهار مزار فیض آثار نورالدین بیمارستانی به سرخاب تبریز، در کناره دره گراب به جانب شرق مزار حضرت شیخ حسن بلغاری قرار داشته است. اگر روایت ملا حشری را مبتنی بر اینکه: «مزار آن بزرگوار را از سنگ‌های بزرگ سیاه ساخته‌اند» (ص ۱۰۰) درست بدانیم می‌توان اظهار داشت که شیخ نورالدین نیز همچون شمس تبریزی از سلاله مشایخ سیاه‌پوش بوده است؛ چرا که معمولاً سنگ مزار مشایخ سیاه‌پوش را از نوعی سنگ تیره انتخاب می‌کردند. لازم به ذکر است که در قونی که شیخ بیمارستانی می‌زیست صوفیان آذربایجان خود به مشایخ سیاه‌پوش و سفیدپوش تقسیم می‌شدند و در میان این دو جماعت همواره اختلاف رأی بوده است.^۴

۳) سایه شیخ نورالدین بیمارستانی در دیوان نزاری قهستانی

نزاری قهستانی شاعری که در مذهب و کیش وی با تردید نگریسته‌اند و در اینکه او داعی اسماعیلی بوده و یا یک صوفی بسیار سخن‌ها گفته‌اند. اما آنچه در اینجا به موضوع مقاله مربوط می‌شود نکته‌ای قابل تأمل در سفر او به تبریز است. در کتاب بقای بعد از مغول نزاری قهستانی و تداوم سنت اسماعیلی چنین می‌خوانیم که: نزاری در سال ۶۷۸ ه. ق. هنگامی که سه دهه و اندی از عمر وی می‌گذشت به همراهی تاج‌الدین عمید یکی از منصب‌داران حکومت مغول سفری طولانی را آغاز کردند. آنان در سال ۶۷۹ ه. ق. (اول ذوالحجه) به تبریز رسیدند. در حین این سفر حدود سه ماه در تبریز اقامت گزیدند. نزاری چند سال بعد خاطرات خود در طی این سفر را به صورت منظوم درآورد. او در این سفرنامه از میان همه جاهایی که در طول سفر دیده،

تبریز را آسمانی تر و از جنبه روحانی ثمربخش تر یافته و در آن چند ماهی که در تبریز بوده، فرصت یافته است تا با اشخاصی که با وی قرابت و مشابهتی در فکر و ذوق داشته باشند افت و خیز نماید. از میان افرادی که با آنها ملاقات کرده از خواجه فخرالدین و سیف کاشانی مشخصاً نام برده است. شخص دیگری که وی در تبریز ملاقات کرد «دوست نزدیک و جوانی» بود که نام وی را ذکر نکرده است اما این دوستی و آشنایی به مرتبه ای رسیده است که جوان تبریزی ماجرای آشنایی خود را با صاحب حسنی بر زبان آورده و برای او شرح داده است که:

گفت وقتی دل ببرد از من کسی

همچون من نبود از او بیدل بسی

هیچکس را دل نمی شد سیر از او

پای خلقی بر سر شمشیر او

حسن بی اندازه و بازار تیز

او ز غوغای عوام اندر گریز

مرد جوان ادامه می دهد که به خاطر عشق این شخص و دشواری دیدار با او، وی رنج و درد بسیاری را تحمل کرد تا اینکه پی برد که محبوبش عادت دارد به جایی که «دارالشفای» خوانده می شود و محل مراقبت از دیوانگان و پریشان حالان است تردد نماید و هر کس بخواهد او را طواف کند باید به آنجا برود. پس وی وانمود کرد که دیوانه است و مانند آنها رفتار کرد و آن گاه او را در «دارالشفای» پذیرفتند. و او در آنجا توانست با محبوبش از نزدیک ملاقات کند. مرد جوان داستان خود را با نصیحت نزاری به اینکه اگر او هم می خواهد این محبوب را دیدار کند باید به همان شیوه عمل کند، به پایان می برد. نزاری نیز به دلایلی که از مطالعه سفرنامه آشکار نمی گردد تمایل شدیدی برای دیدن این شخص پیدا کرد و شروع کرد خود را دیوانه و مجنون نمودن، تا اینکه گروهی که او آنها را «اخوان الصفا» خوانده است، بر وی ترحم آوردند و او را به «دارالشفای» بردند تا در آنجا او محبوب را ملاقات کند و راز دلداگی خود را با وی در میان نهد. اما محبوب را خوش نمی آید و نزاری را سرزنش می کند که چرا این همه راه را از خراسان تا بدانجا

برای دیدن او آمده است. وی به شاعر می‌گوید عاشق و معشوق به حقیقت هرگز از هم جدا نیستند کی بوده است که قیس روی لیلی را در پیش چشم نداشته است؟ (صص ۱۴۳ - ۱۴۴)

با توجه به توضیحات فوق، نظر راقم بر آن است که انتخاب عنوان «دارالشفا» اگر توسط ذهنیت شاعر به جای محل حضور معنوی شیخ و پیر مثلاً خانقاه، لنگر، دیر و یا هر عنوانی دیگر انتخاب شده، چرا به جای «دارالشفا» از میخانه، خرابات، دیر و ... استفاده نکرده است. انتخاب «دارالشفا» تصادفی به نظر نمی‌رسد. با دخالت دادن عنصر زمانی و مکانی سفرنامه این ظن تقویت می‌گردد که طرف ملاقات نزاری شخص شیخ نورالدین بیمارستانی بوده است. در سالهای سفر نزاری به تبریز (حوالی سال ۶۸۰ ه.ق) شیخ نورالدین بیمارستانی چراغ مشهور راه بوده و تبریز با حضور وی نورانی داشته است. و حتی چنانچه مذکور افتاد خواص قونیه نیز از قبل با وی آشنائی داشته‌اند. باور ما این است که ذهنیت شاعرانه نزاری با توجه به نام او یعنی (بیمارستانی) جهت بیان خود در قالب شعر از کلمه «شفا» سود جست و در عالم شعر با او در «دارالشفا» دیدار کرده است. همچنان که در بیانی دیگر، سلطان ولد نیز از نام او طعنه‌ای ساخت: «که او از بیمارستان می‌آید، طبیب را بر بیمار باید رفتن».

در پایان مقاله ذکر این نکته لازم است که به علت محدودیت معلومات در مورد شیخ نورالدین بیمارستانی در حال حاضر شاید جز آنچه عرضه کردیم چیزی نتوان گفت ولی قلم به این امید در کار آمد تا مگر روزی این ابتدا را با قلمی دیگر و با اشرافی بیشتر سرانجامی نیک افتد. انشاءالله.

یادداشتها:

- ۱- تعبیرات از حافظ حسین کربلانی نویسندهٔ *روضات الجنان* است. (جزء اول، ص ۱۵۷)
- ۲- مدت ارشاد امیر سیدعلی همدانی از ۷۶۱ تا پایان سال ۷۸۶ ه.ق بوده است. نورالدین جعفر بدخشی (صاحب *خلاصه المناقب*) از مریدان و خلفای وی بوده است. (اسرارالقطب، محمد خواجوی، نشر مولی، چ اول، ۱۳۷۶). مولانا نورالدین جعفر بدخشی خود در رسالهٔ «بتقریب صحبت حضرات سادات عالی درجات» از نورالدین بیمارستانی حکایتی را روایت کرده است (ر.ک. *روضات الجنان*، جزء اول، ص ۱۵۸). نکته‌ای که در مورد خلط میان نورالدین بدخشی و نورالدین بیمارستانی توسط حشری ذکر شد از یادداشت‌های مصحح روضهٔ اطهار استفاده شده است (ر.ک به روضهٔ اطهار، ص ۱۰۰)

- ۳- شیخ صلاح‌الدین حسن بلغاری از مشایخ بزرگ آذربایجان است، (جهت اطلاع از احوال او رک به روضات‌الجنان، از ص ۱۲۸ تا ص ۱۳۲) زیاد سفر کرده و به مدت ۲۵ سال در زمان قراختانیان در کرمان بوده است. ذکر خدمات معنوی و اجتماعی او در برخی از تواریخ مربوط به کرمان مسطور است. به صحبت مشایخ متعددی از آذربایجان رسیده است. صاحب مجمل فصیحی خرّقه او را از شمس‌الدین تبریزی می‌داند. نقلی به علاء‌الدین سمنانی داشته و مریدان زیادی را به مشرب حقیقت رسانده است.
- ۴- جهت اطلاع بیشتر رک شیخ صفی‌الدین اردبیلی نوشته: صمد موحد، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۱. از ص ۵۴ تا ص ۵۹.

منابع:

- ۱- کربلانی تبریزی، حافظ حسین، روضات‌الجنان و جنات‌الجنان، به تصحیح و تحقیق جعفر سلطان‌القرانی، ج اول، انتشارات ستوده، ۱۳۸۳.
- ۲- حشری تبریزی، ملا محمدامین، روضه اطهار، به تصحیح و تحقیق عزیز دولت آبادی، انتشارات ستوده، ۱۳۷۱.
- ۳- اردبیلی، ابن بزاز، صفوة‌الصفاء، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز، ۱۳۷۳.
- ۴- افلاکی، شمس‌الدین، مناقب‌العارفین، به تصحیح تحسین یاز بچی، نشر دنیای کتاب، ۱۳۷۵.
- ۵- خوافی، فصیح، مجمل (مجمّل فصیحی)، به تصحیح محمود فرخ، نشر باستان مشهد، ۱۳۴۱.
- ۶- جمال، نادیه ۱، بقای بعد از مغول: نزاری قسنانی و تداوم سنت اسماعیلی، ترجمه فریدون بدره‌ای، نشر فرزاد روز، ۱۳۸۲.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی